

بخاطر تجلیل از «حسین بهزاد» مینیاتورست پر آوازه سرزمین ما، و برای بزرگداشت هنر گرانمایه او، از طرف شورای استادان هنر کده هنرهای تزیینی طی مراسمی عنوان استادی افتخاری به وی اعطا شد. در این مراسم که در تالار موزه مردمشناسی برگزار شد، آقای مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر، گروهی از نمایندگان مجلسین و شخصیت‌های مملکتی و نیز هنروران و هنردوستان شرکت داشتند. . . .

استاد حسین بهزاد

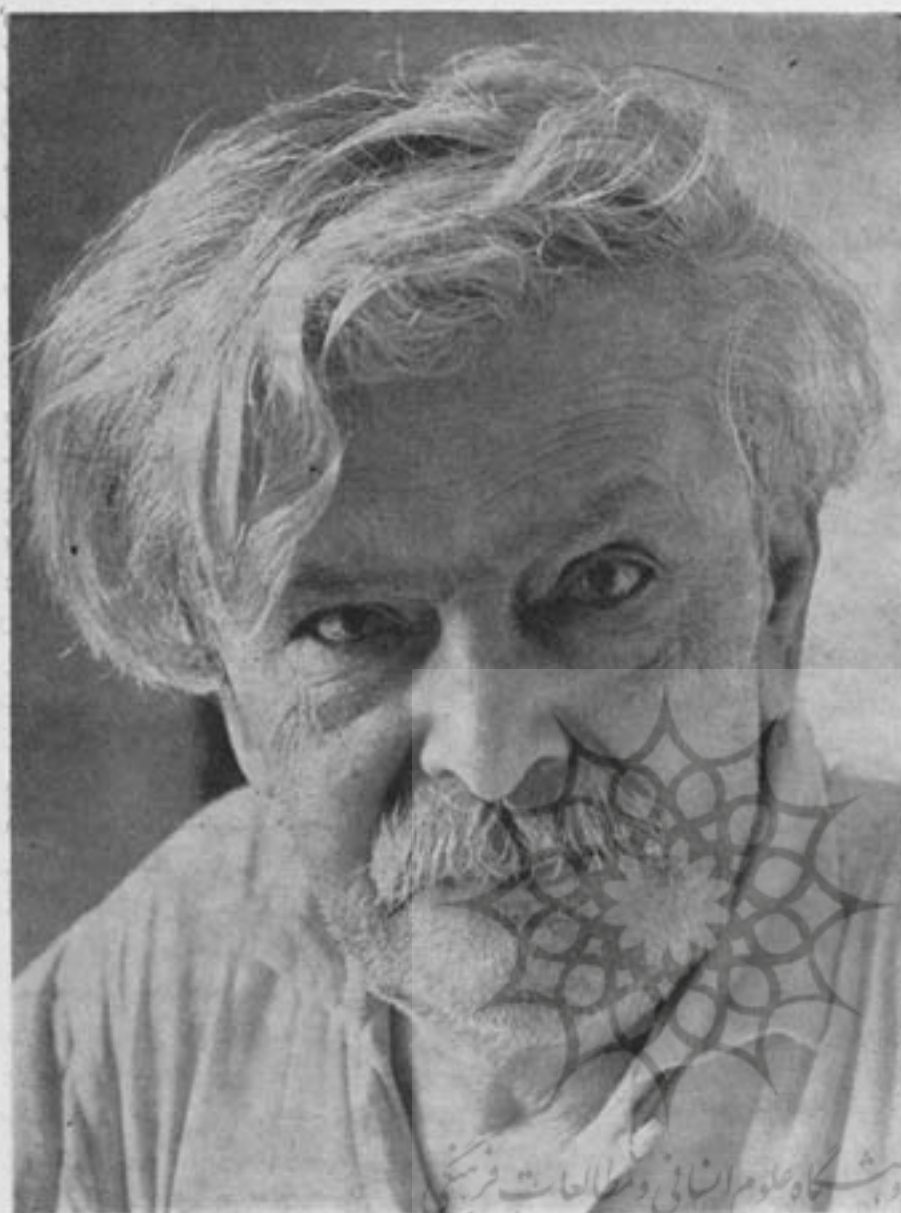
اعطای عنوان استادی افتخاری هنر، ستایشی صادقانه بود که جامعه هنر ایران تثار هنرمندی اصیل و سالخورده میکرد، هنرمندی که طی ۷۴ سال زندگی ثمربخش خود، حدود ۴۰۰ تابلوی سحرانگیز نقاشی آفریده و آوازه‌اش از مرزهای کشور گذشته و در موزه‌های هنری جهان به تثبیت رسیده است. تا آنجا که «زان کو کتو» نقاش، دراماتور، نویسنده، شاعر و موسیقیدان بزرگ فرانسه در ستایش او میگوید: «بهزاد پیغمبر افسونگری است از مشرق زمین داستانرا. اگر همیشه مشرق زمین با قصه‌های شیرین هزارویکشب و کاخهای کهن افسانه‌ای و کتیبه‌ها سیه چشم ماهرویش برای ما داستان میگفته، اینبار مردی با موهای سپید، چشمان با نفوذ و اندامی تکیده، بیاری خطهای و رنگهای سحرآمیزش نقشهای افسون‌کننده‌ای در برابر دیدگان ما گشوده است.

بدون شك در عرصه هنر مینیاتور قرن ما از جهت قدرت طرح و رنگ آمیزی تنها يك استاد وجود دارد و او «حسین بهزاد» هنرمند سحر سرزمین هزارویکشب است».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در مراسم اعطای استادی افتخاری به بهزاد نخست آقای دکتر کیا معاون وزارت فرهنگ و هنر هدف و فلسفه اعطای این عنوان را به هنرمند سالخورده توجیه کرد که: - ستایش ما از مردی است که نامش با هنر این ملک آمیخته و همه آشنایان نقاشی و مینیاتور با او آشنایند. «بهزاد» موقعیت کنونی خود را در عرصه دنیائی هنر نه فقط بر اثر هوش و استعداد ذاتی، بلکه با تلاش و فعالیت‌های پیگیر شصت و چند ساله کسب کرده و با حضور فعالانه در نمایشگاههای متعدد، بدریافت مدالها و نشان‌های درجه اول که تأیید خلاقیت پرتلاش اوست نایل آمده است.

آنچه به آثار این هنرمند اعتبار و افسون خاصی میدهد، ویژگیهای ملی هنر اوست، ویژگیهایی که از عمق آن رنگ و بوی این خاک و این هوا میجوشد. وزارت فرهنگ و هنر از مدت‌ها پیش در نظر داشت به نحوی از این هنرمند گرانمایه تجلیل کند و سرانجام ضرورت این اقدام در یکی از جلسات شورای استادان هنر کده هنرهای تزیینی



استاد حسین بهزاد

معطر شد و اساتید هنر گدوم با اتفاق آراء پیشنهاد کردند که عنوان استادی افتخاری هنر شایسته‌ترین تجلیل و قدرشناسی از این پیر دیر هنر است. این پیشنهاد از طرف مقام وزارت فرهنگ و هنر تأیید شد و اینک ستایش ماست از نقاش جادوگر طرحها و رنگها . . .
بدنیال سخنان آقای «دکتر کیا» آقای علی دشتی پیرامون آثار استاد بهزاد و رابطه هنرمند و جامعه به صحبت پرداخت و گفت:

- هنر در گذشته‌های جامعه ماکثر مشوق و پذیرا داشته است. هنرمندان بزرگ این بوم همواره از این مسئله رنج برده‌اند. انعکاس این رنج و گداز را در آئینه اشعار اکثر نام‌آوران هنر این سرزمین می‌بینیم. حافظ، ناصر خسرو، نظامی، فردوسی و خاقانی، گلابهای خویش را از این بی‌اعتنائی‌ها و از این فضای سرد بی‌تشویق که احاطه‌شان کرده بود، به زیباترین و صمیمی‌ترین زبان بیان داشته‌اند.
بزرگترین انگیزه قدرشناسی از هنر، سلامین و بزرگان قوم بوده‌اند، چنانکه عهد

شاهان هنرخواه و هنرشناس عهد شکوفائی هنر بوده است. از بعد از حمله عرب به ایران يك موج تند سیلاب تحقیر هنرمندان را فراگرفت. موسیقی که بزرگترین تجلی قریحه انسانی است و به گفته «هکتور برلیوز» پال بلندپرواز روح است، همجا با شامت و سرزنش روبرو بود. به موسیقیدان مطرب میگفتند و این داغ تنگی بود که به پیشانی هنرموسیقی میزدند - و چنین بود که دیگر نکیسها، باربدها و رامتینها سربرنداشتند.

این تحقیر و بی توجهی در تمام زمینههای هنری اعمال میشد. چه کسی است امروز که خالق بنائی اعجاب انگیزی چون مسجد گوهرشاد را بناسد یا معمار عالی قابو را بیاد بیاورد. چه کسی است که با انبوه هنرمندان گونه گون و گمنام گذشته ما در رشتههای مختلف ذوق و قریحه آشنائی داشته باشد؟

هنر وقتی نمو میکند و میبالد که محترم باشد. که در گهواره تبسمهای گرم با موسیقی دلهای مشتاق نوازش شود. و این اصلی بود که به آن توجه نمیشد، اصلی که امروز می بینیم شکسته شده و نمونه اش همین مجلس است، مجلسی که برای تجلیل از يك هنرمند وارسته فراهم آمده و ستایشی است از يك فرزانه هنری. امروز شاه ما خود کیمیاشناسی است که کیمیای هنر را ارج می نهد و چنین است که «بهزاد» به سریر بلند پایهای که جایگاه شایسته اوست خوانده میشود. و این گزینش بجائی است، زیرا که بهزاد امروز اصلی از هنر ملک ماست. او سنتهای مینیاتوری را که تحت تأثیر شیوه مغولی بود، با يك بدعت پیامبران دگر گونه کرد و از مینیاتور مغولی مینیاتوری را که ضرورت زمانه ماست بیرون کشید. اثر او علیرغم مینیاتورهای قدیم که در تمام آنها چشم و ابرو یکسان بود، متنوع و کاملاً متفاوت است. نگاه او یکسان نمی بیند و پنجههای او از تکرار، عاصی است. اینست که بهزاد را بعنوان يك نقاش حقیقی میشناسیم، نقاشی که نه برای شهرت و تجارت، بلکه برای هنر و معنویتهای نهفته در آن به هنر روی آورده است. نقاش کیست نیست. باید تا دورستهای تصور و تخیل نفوذ کند. می بینیم که بهزاد چنین است. نمونه اش تصاویری است که از ناموران گذشته برداشته، از فردوسی، سعدی، خیام و شمس . . . ما امروز نمیدانیم که فردوسی چه شکل و شمایل داشته، اما اگر بخواهیم او را تصویر کنیم باید بتوانیم جلوه های روح بلندی را که در قالب جسمی گنجیده بود، نمایش دهیم. باید فردوسی را از ورای مه و ابر حماسه های جوشان و خروشان ببینیم. باید سعدی را در زمینه های جاودانه از گلستان و بوستان ترسیم کنیم. باید تصویر مبین شخصیت و ذات باشد. در هنر تکنیک مسئله نخست نیست، ذوق شخصی، نیروی قریحه و جوش احساس مطرح است.

ما بهزاد را در قلعه این کوه می بینیم . . .
در این هنگام منشور استادی افتخاری هنر بوسیله آقای پهلوان وزیر فرهنگ و هنر به «بهزاد» اعطا گردید و بدنبال بیان زیبای يك قطعه شعر، زندگی و آثار «استاد بهزاد» در يك فیلم به نمایش گذاشته شد . . .

رتال جامع علوم انسانی

اعطای دکترای افتخاری هنر به هنرمند پر ارج «بهزاد»
فرصت مغتنمی پیش آورد، برای تجدید دیدار از او. گفت و شنودی که میخوانید، حاصل نشستی کوتاه است با این پیر فرزانه دیر هنر:

س: سیر تحولی هنرمینیاتور را به اختصار مرور کنید.

ج: تحولات مینیاتور به سه دوره متمایز میشود: دوره مغولی، عهد صفویه و امروز. اصولاً ریشه های مینیاتور را باید در سرزمین چین جستجو کرد. مینیاتور زاده تصاویر چینی است و از همین روی خطوط سیمای تژاد زرد، لباس و سلاح مغولی و حتی آداب آنها در این مینیاتورها محسوس است. آقای دشتی در این باره نوشته است:

«مثل اینکه استادان گذشته نمیتوانستند خود را از قید و تقلید رها سازند، یا قوه ابتکار

در آنان بدرجه‌ای ضعیف بوده که انحراف از سنت صورتگران چینی را فوق مبادی اولیه صورتگری پنداشته‌اند. و عجب اینست که پیروی کورکورانه حتی تا زمان ما نیز دنبال شده‌است.

مینیا تور مغولی پابند آناتومی نبود. در آن رعایت تناسب نمیشد. نقاشی این عهد با «خط» سازگاری نداشت، فقط گاهی در این آثار خط بکار گرفته میشد. مینیا توریست‌های این سبک از موی خرگوش برای قلم استفاده میکردند. علیرغم امروز که قلم را درحالتی راحت به بازی انگشتان می‌سپارند، آنها قلم را در مشت می‌گرفتند.

شواهدی موجود است که حکم میکند قبل از این دوره هم، مینیا تور وجود داشته است، اما فقط بصورت یک هنر تزئینی، نه یک هنر مستقل. مینیا تور عهد مغولی خود را بصورت یک هنر جداگانه، با استقلال عرضه کرد و از انحصار تزئین و آرایش کاسه‌ها و کوزه‌ها و دیوارها بیرون آمد. شاه سلطان حسین بایقرا اولین مکتب مینیا تور را در بغداد بوجود آورد. او سپس در نیشابور کتابخانه‌ای ساخت که «کمال‌الدین بهزاد» مینیا توریست معروف رئیس آن شد. در این عصر مینیا تور رونق و اعتبار گرفت، اما این بازار گرمی چندی نپائید و رکودی در این هنر افتاد. در دوره شاه عباس کبیر بار دیگر رونق و رواج مینیا تور آغاز شد.

شاه عباس هنرمندان و مینیا توریست‌های چیره‌دست را از گوشه و کنسار فراخواند. «رضاعیاسی» نامدارترین چهره عرصه مینیا تور، در رأس این هنروران قرار گرفت. «رضاعیاسی» بدعت تازه‌ای در این هنر نهاد. او قسمتی از اصول و قواعد سبک مغولی را ناپاییده گرفت و خط را وارد مینیا تور کرد. رضاعیاسی با طراحی به ساختن مینیا تور پرداخت و چنان آوازه‌ای یافت که رئیس کتابخانه و نقاش دربار شد.

سبک نقاشی مینیا تور در عهد صفویه از مغولی برگشت، اما صورت‌ها هنوز بشکل مغولی بود. با آنکه عباسی این هنر را دگرگونه کرد، با اینحال صورتهای مغولی تا عصر حاضر در مینیا تور باقی ماند.

مرحله سوم تحول مینیا تور بوسیله من بوجود آمد. من صورت مغولی را از مینیا تور دور ریختم. از ابتدای کار هدفم این بود که سبکی تازه و شیوهای اصیل بوجود آورم که نه تقلید از کار پیشینیان باشد و نه خارج از چهارچوب قواعد اساسی مینیا تور. باین منظور در سال ۱۳۱۴ به فرانسه رفتم و درباریسی بمطالعه هنر دنیای جدید پرداختم. شیوه نقاشی مینیا تور در آن هنگام بصورت تقلید غلط و ناپسندی درآمد. بود و رفته رفته روبروال میرفت. من میخواستم سبکی بوجود آورم که ایرانی باشد و ضمناً با هنر امروز هماهنگی و همراهی داشته باشد، تا این هنر ملی بقواموشی نگراید. بدینسان چهره‌های مشخص‌الشکل و قالبی مغولی را بکلی از مینیا تور طرد کردم.

مینیا تور تا پیش از من آناتومی نداشت، فاقد پرسپکتیو بود، من این دو را تا آنجا که به نقاشی لطمه نزد، وارد مینیا تور کردم. رنگ را هم آزاد گذاشتم، تا نقاش ناگزیر نباشد همه رنگها را اجباراً بکار بگیرد. مسئله دیگر در مینیا تور قدیم ریزه‌کاری‌هایی بود که بیشترین آن ضرورتی نداشت و فقط وقت می‌گرفت. من از این ریزه‌کاریها تا حد ممکن صرف نظر کردم. در کار من ریزه‌کاری هست، اما خیلی کم.

من نقاشی را طراحی میدانم. اگر کسی طراح باشد، نقاش هم هست و هرچه چیره و نامور باشد، اگر با طراحی آشنائی نداشته باشد، نقاش نیست. این حقیقتی است که من با تابلوهاییم به اثبات آن برخاسته‌ام...

س: شما پیرو سبک خاصی هستید؟

ج: من معتقد نیستم که هنرمند حتماً دنبالدرو سبک و روش ویژه‌ای باشد. تبعیت از اسلوب و قواعد خاص، یکنوع قید و زنجیر بدست و پای هنر می‌بندد. هنر قیدپذیر نیست، هرچه آزادتر باشد و فضای سالم‌تری داشته باشد و از هوای پاک‌تری تنفس کند، رشد و کمال

بیشتری می‌باید.

هنرمند واقعی از سبک پیروی نمی‌کند، برعکس این سبک است که دنباله‌رو هنرمند است. بعنوان مثال «مولوی» را در نظر بگیریم. او پیرو سبک معینی نبود، آنطور که می‌شورید و می‌خواست، شعر میگفت و این شعرها خود سبک خاصی را ساخت. من کارهایم را در قالب سبک محدود و معینی نریختم، اگر سبکی ضمن کارم بوجود آمده سبکی خود بخود و طبیعی است. اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید.

س: به محتوی آثار خود بیشتر توجه دارید، یا به فرم آن. منظور اینست که قالب را در درجه اول اهمیت قرار میدهد یا مضمون و معنی را؟

ج: نخست مایه و معنی است که در اندیشه و ذهن نقاش به شور و سودا می‌افتد. تجسم محتوی در ذهن هنرمند آنقدر باقی میماند تا شکل و قالب دلخواه را بیابد. این لحظه که معنی فرم و جامه خود را می‌یابد، لحظه تولد نوزاد هنر است. مثالی بیاوریم:

من مدت‌هاست روی تابلوئی کار میکنم بنام «فتح بابل». این تابلو از پرکارترین آثار منست. روزی که بفکر ساختنش افتادم، روزی بود که پیروزی کورش بر بابل و آزادی بردگان این شهر توجهم را جلب کرد. تفکر در این واقعه تاریخی بشکل نوعی الهام شاعرانه مرا مسخر کرد، تا آنجا که شوق زنده کردن صحنه‌های این ماجرای قلم بدستم داد و بوم را پیش رویم گشود. می‌بینید که نخست مایه و معنی بود که قالب و فرم را دنبال خود کشید. و اصل جز این نیست. در هر رشته هنری تنها راه همین است.

س: چند تابلو تاکنون تصویر کرده‌اید؟

ج: بطور دقیق ذهنم یاری نمیدهد، شاید حدود ۵۰۰ تابلو.

س: و بنظر خودتان بهترین آنها کدامست؟

ج: یک پدر تمام بچه‌های خود را به یک میزان دوست دارد. چطور میشود یکی از آنها را بر دیگری ترجیح داد. هر تابلو و آکنش روحی من در شرایط و احوال خاصی از زندگی است، اما آنطور که بعضی دوستان عقیده دارند «شاهنامه فردوسی» و «فتح بابل» از خوبترین کارهای منست.

س: چگونه مینیاتور را تعریف میکنید؟

ج: مینیاتور شعر نقاشی است. وظیفه مینیاتورست تجسم و ترسیم شیرین کاری‌های زندگی است. نقاش، طبیعت و اشکال را با مایه‌های گوناگون مینماید، اما مینیاتور زیباییها را کشف میکند و با زیباترین شکل به نمایش میگذارد، یعنی که زیبایی را تا حد کمال اوج میدهد و در این اوج زیبایی، از آن بیکره میسازد. *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

س: باین ترتیب یک مینیاتورست، با حقایق زشت و خشن زندگی سروکار ندارد؟

ج: نه، منظورم این نیست که مینیاتورست چشم روی تمام واقعه‌هایی که سیمای دلنشین ندارد بیند. او میتواند حتی یک زشتی را با زیباترین وجه نقش بزند.

بعنوان مثال به تابلوی «قحطی» خودم اشاره میکنم. این تابلو فضای دهشتناک و کابوس-انگیز قحطی سال ۱۲۹۸ را با زیبایی جلب کننده‌ای زنده میکند.

س: تاکنون چند نمایشگاه از آثارتان در داخل و خارج از کشور ترتیب داده‌اید؟

ج: فکر میکنم ۱۷ نمایشگاه. در وروشو، چکسلواکی، هندوستان، ژاپون، واشنگتن، نیویورک، موزه هنرهای مدرن پاریس و نیز نمایشگاه بین‌المللی بروکسل. باضافه چند نمایشگاه داخلی.

س: چند مدال و نشان تاکنون در عرصه‌های هنری نصیبتان شده‌است؟

ج: در نمایشگاه نقاشی المپیک دیپلم المپیک را بدست آوردم. در مسابقه نقاشی بین‌المللی شهر «مونابولی» نیز که با شرکت شصت کشور تشکیل شد در تهیه کارت کریسمس جایزه اول را ربودم. دو نشان درجه اول از طرف وزارت فرهنگ و هنر، نشان بوعلی از طرف موزه ایران باستان



زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب مست بیراهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

و نشان درجه اول هنر از طرف هنرهای زیبای کشور از جمله افتخارات منست .

س: نظر شما درباره نقاشی مدرن و موج نو در نقاشی معاصر چیست؟

ج: طبیعت در نقاشی مادر است ، طبیعت الگوست ، نقاشی نو از این اصل کلی هنری به بیراهه زده است . منظور من این نیست که نقاش باید عیناً از طبیعت کپی بردارد . این کار عکسبرداری است و دوربین عکاسان خیلی بهتر از عهده آن بر میآید . من معتقدم نقاش باید بین اثر خود و طبیعت حایل باشد . انعکاسی را که طبیعت در عواطف و احساس و اندیشه او دارد بروی بوم بتاباند . نقاشی امروز اینطور نیست . یک شلم شوربا و هرج و مرج غریب است . اصلاً امروز در فضای نقاشی جز خلاء وجود ندارد ، خلاء باین جهت که نقاشان جوان مدرن با سرهم کردن چند تا دیگ و سه پایه و آهن پاره یا پاشیدن بی نظم رنگ روی بوم ، خیال میکنند نقاش شده اند . اگر اینطور بود ، رنگرزه ها بزرگترین نقاشان بودند و دکان آهنگران و حلبی سازان موزه های هنری بود . من علیرغم نظر خیلی ها که معتقدند این هرج و مرج هنری امروز مخرب و مسموم کننده است ، عقیده دارم بیراهه روی های امروز چندان بی فایده نیست . این سردرگمی ، هنر امیل را که بعدها از میان ویرانه های هنر پریشان امروز سر بیرون می آورد ، قوی تر میکند . سرانجام هنرمندان راه واقعی خود را می یابند ، در حالیکه تجربیات و آزمایشات سودبخشی را پشت سر گذاشته اند . این باعث قدرت و اوج و نیرو در هنر میشود . . .